جامعه مدنی و جامعه توده‌وار

بابک حقیقی‌راد: هگل و مارکس «جامعه مدنی» را بازار و روابط اقتصادی می‌دانند که در مقابل فعالیت‌های دولت قرار می‌گیرد؛ قلمروی که حلقه واسط خانواده و دولت است. به بیان کلی‌تر، قلمرو روابط اجتماعی و مشارکت عمومی گسترده‌تر در برابر حوزه عمل محدودتر و تنگ‌دامنه‌تر دولت یا اقتصاد. نخستین کاربردهای این واژه در فلسفه اجتماعی و سیاسی مبتنی بر مقایسه «جامعه مدنی» و «حکومت مدنی» با «جامعه طبیعی» یا «وضعیت طبیعی» بوده است. آدام فرگوسن از متفکرین عصر روشنگری در اسکاتلند، این مفهوم را به منظور مقایسه تمدن غربی و اشکال حکومت و نظام سیاسی در آن با جوامع غربی و حکومت‌های استبدادی این کشورها به کار برده است. به اعتقاد مارکس وجود آزادی‌های اقتصادی و سیاسی از ویژگی‌های اساسی جامعه مدنی است که در واقع این آزادی‌ها حافظ منافع مالکیت خصوصی و سرمایه و تقویت فردگرایی خودخواهانه و عامل پنهان ساختن استثمار اقتصادی طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه‌دار است. با این حال در چارچوب مارکسیسم به مانند جامعه‌شناسی به‌طور کلی، اهمیت تاریخی تفکیک جامعه مدنی از «طبیعت»، خانواده و دولت مورد تایید قرار گرفته است.

■ **جامعه توده‌وار**: شکلی از جامعه است که افراد در آن دو ویژگی اساسی دارند: ۱- به‌گونه‌ای فزاینده در نتیجه فرآیندهای تفکیک اجتماعی و ذره‌ای شدن (Atomization) از گروه‌بندی‌های اجتماعی قبلی فاصله گرفته‌اند، ۲- به شکلی فزاینده در معرض سوءاستفاده‌های سیاسی و تجاری الیت‌های قدرتمند قرار می‌گیرند. این فرآیند که در آن مردم به عنوان یک کل درنظر گرفته می‌شوند را توده‌ای شدن جامعه می‌نامند. جنبه‌های اساسی جامعه توده‌وار عبارتند از: زوال ارزش‌های اجتماعی و کاهش ارزش اجتماع، فقدان هسته اخلاقی و گسترش میزان ازخودبیگانگی (Alienation). به‌دلیل تضعیف روابط میان افراد جامعه، میزان آسیب‌پذیری آنها در برابر نیروهای سوءاستفاده‌گر افزایش می‌یابد. متفکرین راست‌گرا همچون الیوت (T.S.Eliot) عموماً ماهیت تهدیدآمیز فرهنگ توده‌ای در برابر «فرهنگ پیشرفته» و از میان رفتن پیوستگی اجتماعی ناشی از حاکمیت الیت‌های سنتی را مورد تاکید قرار داده‌اند. در نقطه مقابل، نظریه‌پردازان چپ‌گرا و به‌طور مشخص اعضای مکتب نظریه انتقادی فرانکفورت فرصت‌های جدید فراهم آمده برای سوءاستفاده‌های سیاسی از توده‌ها توسط نیروهای دست‌راستی (همچون فاشیسم) را مورد توجه قرار داده و بر اغواگری عمومی اشکال تجاری فرهنگ توده‌ای در جهت ادغام طبقه کارگر در درون نظام سرمایه‌داری تاکید کرده‌اند. نهایتاً می‌توان گفت که در جوامع توده‌وار برخلاف جوامع مدنی به دلیل ذره‌ای شدن هویت افراد امکان شکل‌گیری نهادهای مدنی و حوزه عمومی که بتوانند در برابر اقتدارگرایی الیت‌های قدرتمند و نظام سیاسی حاکم از آزادی، برابری و سایر حقوق اساسی انسان دفاع کنند، وجود ندارد. در چنین جامعه‌ای نظام‌های اقتدارگرا می‌توانند به راحتی توده‌ها را بسیج کرده و در راستای اهداف مورد نظر خود به حرکت درآورند. از این رو، بسیاری از نظریه‌پردازان جامعه توده‌وار و جامعه مدنی را در نقطه مقابل هم قرار می‌دهند و به بحث درباره تفاوت‌های این دو نوع جامعه می‌پردازند.

مکتب‌خانه

معمای انسان

مسعود زنجانی: لوگوس، در نظر هراکلیتوس، اصلِ عقلانی، سامان‌بخش و هماهنگ‌کننده جهان است. اما درکِ او از هماهنگی (harmonia) با درک مورد ادعای فیثاغوریان یکسره متفاوت است. «خائوس» (chaos) یعنی تاریکی، بی‌نظمی و آشوبناکی جهان، برخلاف آنچه فیثاغوریان خوشبینانه تقریر می‌کردند، جای خود را به «کاسموس» (cosmos)، زیبایی، نظم و هماهنگی جهان نداده است. به عبارت دیگر، هماهنگی عینِ ناهماهنگی است، نه آن که هماهنگی با رفعِ ناهماهنگی پدید آید. لوگوس هراکلیتوس، به وجهی تراژیک، روشنایی را در مغاکِ تاریکی، بقا را در دلِ تنازع، موازنه را در نبرد قدرت‌ها، هارمونی را در جمعِ اضداد و وحدت را در عین کثرت تضمین می‌کند. چنانچه، در نظر او، «بالا و پایین»، «آغاز و پایان»، «شب و روز»، «جنگ و صلح»، «مرگ و زندگی» و . . . در هم تنیده و به هم آمیخته‌اند. «نخستین همبستگی از راه یگانگی اضداد روی می‌دهد، نه به وسیله همانندها. . .»، «به من گوش ندهید! بلکه به لوگوس گوش بسپارید که فرزانگی آن است که یک همه است.» آشکار است که هراکلیتوس قانون «امتناع تناقض» را زیر پا گذاشته است؛ چنانچه بعداً ارسطو صراحتاً او را بدین تخلّف متّهم می‌کند. بنابراین، منطق هراکلیتوس مستلزم پذیرش تناقض است: «ما هستیم و ما نیستیم.» «خوبی همان بدی است.» «مردمان نمی‌دانند که چگونه بیگانگی عین یگانگی است: هماهنگی کِشش‌های متضاد؛ چونان که در کمان و چنگ است.» باری، فریاد او برای نابسندگیِ منطقِ ذهن، در شناخت واقعیتِ جهان، تا زمان هگل شنیده نشد. آنچنانکه ورنر یگر می‌گوید، هراکلیتوس، در مقایسه با متفکران پیشین، نخستین انسان‌شناس است. هراکلیتوس، همانند فیثاغوریان، انسان‌شناسی خود را بر مبنای جهان‌شناسی پی می‌ریزد. انسان در نظر هراکلیتوس دارای همان اوصاف و احکامی است که جهان، به‌طور پایه‌ای، از آنها برخوردار است. هر کس سرشتِ خود را بشناسد، سرشتِ جهان را نیز می‌شناسد. لوگوس هم اصلِ هدایتگرِ جهان و هم اصلِ هدایتگرِ انسان است و اساساً تنها با شناختِ لوگوسِ انسانی است که راه برای شناختِ لوگوسِ کیهانی گشوده می‌شود. چنانچه هراکلیتوس می‌گوید: «منِ خویشتن را جُسته‌ام.» به عبارت دیگر، اگر خود را بفهمم، لوگوس را نیز که ساختار واقعی هر چیزی است به خوبی درک خواهم کرد. اما در نظر او سرشتِ نهایی نفس شکار هیچ‌کس نمی‌شود: «تا هر جا که می‌خواهی برو، مرزهای نفس را نمی‌توان یافت، نفس دارای چنین لوگوس عظیمی است.» چرا که اساساً «طبیعت دوست دارد خود را پنهان کند.» البته لوگوس برای همه مشترک است و اساساً به واسطه لوگوسِ «عام» و «کلی» است که میان نفوسِ انسانی یک وحدتِ کیهانی رقم می‌خورد. آتش زنده و پاینده جهان در جان هر انسان موجود است. هراکلیتوس از حواس انسانی (چشم‌ها و گوش‌ها) با تعبیر «گواهان بد» یاد می‌کند. در نظر هراکلیتوس، حواس تنها مجاری ابتدایی ارتباط با لوگوس هستند، اما فهمِ نهاییِ لوگوس تنها با بصیرت حاصل می‌شود. حواسِ ما را در ساحتِ فردی محدود می‌کنند و از این رو، بصیرتِ ساحتِ جمعی، تنها با فرارفتن از عرصه احساس‌های فردی، در پرتو عقلِ شهودی، امکان‌پذیر است. «برای بیداران جهان یگانه و همگانی است، اما هر یک از به خواب‌رفتگان، به جهان ویژه خود باز می‌گردد.»

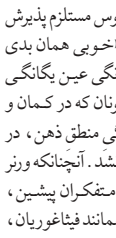

آکادمی

کریم زمانی در شهر کتاب مرکزی. عکس: مهدی حسنی، شرق

پنجمین درس‌گفتار مولانا در شهر کتاب مرکزی

عرفان، گوهر دین

آناهید خزیر: پنجمین جلسه درس گفتارهایی در باب مولانا با سخنرانی کریم زمانی، عصر چهارشنبه یکم شهریورماه در شهر کتاب مرکزی برگزار شد. کریم زمانی مفسر و شارح مثنوی، در ابتدای جلسه در باب عرفان از دیدگاه مصلحان بزرگ گفت: اهداف تربیتی، اخلاقی و هدایتی انبیا و اولیا وارد کردن انسان‌ها از تاریکی به سوی نور و روشنایی و حاصل تلاش عارفان و مصلحان بزرگ خروج از تاریکی و ورود به روشنایی است. عرفان، گوهر و جوهر دین است و نقطه مشترک همه ادیان جنبه معنوی و عرفانی آن است. جنبه معنوی دین ابدی و سرمدی است، تابع تاریخ، اقلیم و جغرافیا نیست و نژاد و قومیت نمی‌شناسد و در همه تاریخ و ازمنه در زندگی بشر وجود داشته است حتی جامعه‌شناسانی که نگاه مذهبی ندارند و رابطه وحیانی خدا و انسان را در تحقیقات خود دخالت نمی‌دهند، این نکته را دریافته‌اند که جوامع بشری هیچ‌گاه از احساسات مذهبی خالی نبوده و در هر قوم و ملیتی جنبه معنوی و عرفانی دین وجود داشته است. او سپس به اثبات تحقیقات جامعه‌شناسان با اشاره به دو روش علمی پرداخت و اذعان داشت: روش اول، روش عرضی یا افقی است، در این روش جامعه‌شناسان به عقاید و باورهای بشر در جوامع کنونی می‌پردازند و به هر مکانی که وارد می‌شوند این نکته را درمی‌یابند که همه انسان‌ها باورهای مذهبی و معنوی دارند. گرچه نام مذهب در جوامع بشری متفاوت است ولی احساسات دینی و گرایش‌های مذهبی حتماً وجود دارد و به دلیل اینکه مطمئن شوند انسان هیچ‌وقت از مذهب جدا نیست، از روش دیگری که روش طولی یا عمودی است، استفاده می‌کنند جامعه‌شناسان در این روش، جامعه‌ای را برمی‌گزینند و به اعماق تاریخ می‌روند تا گرایش‌های مذهبی را در جوامع مختلف بشری احساس و مشاهده کنند. در طول تاریخ حتی ابتدایی‌ترین انسان‌ها خالی از احساس مذهبی نیستند. برای نمونه وقتی مرده‌ای را دفن می‌کردند همراه او ابزار و وسایلش را نیز به خاک می‌سپردند و اعتقاد داشتند که حیات دیگری هم وجود دارد، این روش قطعی ثابت می‌کند که در جوامع بشری احساسات مذهبی حتی به صورت ساده و ابتدایی وجود داشته است. کریم زمانی، مفسر گنجینه معنوی مولانا، احساسات مذهبی را لازمه زندگی بشر دانست و اظهار داشت: مذهب و گرایش به مبدأ یک امر فطری است که در سرشت انسان‌ها نهفته است. اعتقادات مذهبی و باورهای معنوی، به زیستن و وجود انسان و نگاهش به هستی، معنا می‌بخشد. انسان‌ها تحمل درد و رنج بی‌هدف را ندارند و آن را امتحان الهی می‌دانند و بدون این آزمون سخت و پیچیده ایمان بشر سنجیده نمی‌شود. وی ضمن ذکر مطالبی در باب عرفان و گرایش‌های مذهبی از نگاه مولانا افزود: عرفان تاریخ ندارد که نشان دهد از چه زمانی شروع شده است. عرفان شعبه‌ای از حکمت و فلسفه و کلام نیست و به دین خاصی منحصر نمی‌شود بلکه یک ذوق و میل و دریافت درونی است که در همه افراد هست و مانند عقل و اندیشه، در انسان‌ها شدت و ضعف دارد. احساس عرفانی به صورت بالقوه است و یک نوع دریافت درونی از حقیقت هستی است و در بیان و تعبیرات متفاوت است و هر جان و روانی خالی از دغدغه شناخت حقیقت هستی نیست و هرکس در سطح و مرتبه خود این دغدغه و احساس درونی را دریافت می‌کند. از دید او کمتر کسی است که تلاش می‌کند به سوی مبدأ اعلا برسد و باقی در میانه راه سرگرم شواهد نفسانی می‌شوند و از حقیقت اصلی باز می‌مانند، افراد انگشت‌شماری کوشا و ساعی و دوان به سوی معبود خود هستند و به منشأ اصلی خود واصل می‌شوند. این شارح مثنوی، نیاز امروز انسان به معنویت و عرفان را بیش از هر زمانی دانست و متذکر شد: بشر امروز از هر زمانی به احساس معنوی و عرفانی بیشتر نیازمند است و از این باورهای معنوی و گرایش‌های مذهبی انتظار دارد که یک تفسیر معنوی و روحانی و قدسی از کل جهان هستی دریافت کند که در هیچستان دنیا پرتاب نشده است و برای اینکه احساس بیگانگی با جهان هستی پیدا نکند باید تفسیر روحانی و قدسی از کل هستی داشته باشد تا احساس پوچی و بیهودگی نکند. انتظار بعدی این است که راه چگونه زیستن را از این گرایش‌های عرفانی یا مکتب معنوی به‌دست آورد تا یک دستورالعمل برای چگونه زیستن داشته باشد. امروز این نیاز بیش از هر چیزی برای انسان مطرح است. وقتی رویه زندگی انسان را معنویت و قدسی بودن تعیین کند، صفات و سلوک با مردم و اخلاقیات در خانواده رعایت می‌شود، کسانی که در تربیت معنوی و ادب قرار می‌گیرند به سلوک و رفتار خود دقت می‌کنند و اعمال و کردارشان معین و مشخص است. وی به انواع کرامات از نگاه ابن‌عربی اشاره داشت و افزود: ابن‌عربی در فتوحات، کرامات را به کرامات حسی و کرامات معنوی تقسیم می‌کند، کرامات حسی مثل این است که کسی خاک را به طلا تبدیل کند، در هوا پرواز کند، با ورد از عدم غذا تهیه کند، ضمیرها را بخواند و از گذشته و آینده خبر دهد که همه با چشم بتوانند آن را مشاهده کنند و طرفدارانش عامه مردم هستند به این دلیل مردم از انبیا معجزه درخواست می‌کنند و این موارد محسوس و آشکار است. در کرامات معنوی افراد باید از خلق بد به خلق خوب برسند اگر حسود و بخیل است آن را درمان کند و این اصلاح از کرامات اولی بالاتر است، در چشم افراد ظاهربین و شعبده‌پسند کرامات حسی مهمتر است. کسی که سیر صعودی در صفات ملکوتی می‌کند و می‌کوشد سینه را از کینه بزداید و از دشمنی پاک کند و از بخل و حسادت رها کند به مراتب از کرامات حسی زیباتر و مهمتر است. از عارف بزرگ شیخ صفی‌الدین اردبیلی پرسیدند، کشف کرامات چیست؟ پاسخ داد در احوال خود نگاه کن و ببین چه عیبی داری. کشف این است که خودت را بشناسی و اگر صفات بد را به صفات خوب تغییر بدهی این کرامات است. برای نمونه فضیلت از نگاه بایزید اصلاح نفس است و کرامت طلبی و کرامت نمایی از شعبه‌های جاه‌طلبی است، اگر انسان کرامتی دریافت کرد باید کتمان کند زیرا نزد خداوند تنزل مقام می‌یابد. خدا به همه رازهای سینه بشر آگاهی دارد اگر خداشناس باشیم. خداوند از انسان استقامتی می‌خواهد که در راه راستین پایدار باشد و همچنین نفس نیز خواستار کرامت از انسان است. کریم زمانی به دیدگاه مولانا در باب عرفان و کرامات معنوی پرداخت و اظهار داشت: عرفانی که مولانا بیان می‌کند نه منحصر به عرفان نظری و فلسفی است و نه از نوع عرفان حشوی و بازاری است که به لاقیدی و لاابالیگری منحصر شود، همچنین از نوع عرفان کرامت‌گرا و کرامت‌ساز نیست بلکه عرفان زندگی و اخلاق است زیرا ممکن است که انسان از الفبای اخلاقی در زندگی خود درمانده باشد. آنچه در عرفان مولانا اهمیت بسزایی دارد راستگویی، تواضع و فروتنی است که خود کرامت آفرین است. عرفان مولانا زندگی‌ساز است زندگی‌ستیز نیست و زندگی پاک، حیات طیبه است. دین و عرفان با زندگی غافلانه و غفلت‌زدگی مخالف است. نکته دیگری که مولانا در عرفان به آن معتقد است این است که سالک در هر لحظه پاس انفاس دهد و عمرش را بیهوده تلف نکند و هر لحظه در تذهیب کمال در وجود خویش باشد. مولانا به فنای فی‌الله که یک مقوله پیچیده در عرفان است نیز رنگ اخلاقی می‌بخشد.

تفکر معطوف به آوارگی

صالح نجفی: چنانکه می‌دانید، اودیپوس چون بنا به پیشگویی کاهن درمی‌یابد که به حکم تقدیر پدرش را خواهد کشت و با مادرش پیوند زناشویی خواهد بست، مرد و زنی را که پدر و مادر خویش می‌پندارد ترک می‌گوید و آواره می‌شود (یعنی از دولت‌شهر یا مدینه بیرون می‌شود). او به اختیار آواره می‌شود اما شاید از آن روی که به قول ارسطو آدمی از روی طبع از سرگردانی بیزار است پای به مدینه‌ای دیگر می‌گذارد و بنا به روایت اساطیر، شرط ورود او به مدینه تازه (تبس، که در حقیقت زادگاه اوست) حل معمای ابوالهول (Sphinx) است، معمایی که اگر موفق به حلش نشود به نابودی‌اش می‌انجامد- اودیپوس که اینک پدر خود و شهریار تبس (ضامن نظم و بقای دولت‌شهر) را نادانسته کشته، می‌باید شهامت مواجهه با معمایی را داشته باشد که ابوالهول طرح می‌کند، معمایی که از قضا راز وجود آدمی را در بردارد. پس اودیپوس با «معرفت»، به راز آدمی به زادگاه خویش بازمی‌گردد و در مقام منجی دولت‌شهر، ندانسته، با مادر خویش ازدواج می‌کند. این همه، اما مقدمه ظهور حقیقت است، حقیقتی که نوری کورکننده دارد و دوام زندگی توام با امنیت اودیپوس در گرو نهان ماندن آن است. اودیپوس دیگر بار برای نجات دولت‌شهر می‌باید دل به دریا بزند ولی این‌بار، او نمی‌تواند به خزانه معرفت رجوع کند، او باید شهامت حضور در لحظه ظهور حقیقت را داشته باشد و چون بر او فاش می‌شود که پدر را کشته و با مادر درآمیخته، به دست خویش خود را کور می‌کند و از شهر رانده و آواره می‌شود. سوفوکلس، آفریننده تراژدی اودیپوس، در حدود ۴۰۶ پیش از میلاد درگذشت. ۷ سال پس از مرگ او، آتنی‌ها سقراط را محکوم به مرگ کردند، یعنی کسی را که داناترین شان و از قضا پایبندترین شان به قوانین مدینه بود، چون به تعبیر اسپینوزا، فیلسوف بزرگ هلندی قرن ۱۷، «شخص آزادی که در میان جاهلان زندگی می‌کند حتی‌الامکان از قبول احسان آنان خودداری می‌ورزد.» اسپینوزا در شاهکار خود «اخلاق» (بخش چهارم، در باب «بندگی انسان یا قوت عواطف») می‌نویسد: «کسی که تحت هدایت عقل است در مدینه که در آن مطابق قوانین مشترک زندگی می‌کند آزادتر است تا در تنهایی که در آن فقط از خودش اطاعت می‌کند.» اسپینوزا علاوه بر تاکید بر این قاعده روان‌کاوی که «وجود امیال نفسانی در انسان بدون وجود ممنوعیت محال است»، روی نکته‌ای انگشت می‌گذارد که از نسبت غریب حقیقت با معرفت پرده برمی‌دارد. لحظه ظهور حقیقت و تحقق آزادی به معنای دقیق آن هنگامی به واقعیت می‌پیوندد که قوانین دولت‌شهر (نظام به ظاهر بی‌نقص معرفت) ترک برمی‌دارد، چون چیزی روی می‌دهد که تن به جهان نمادین مدینه/ زبان موجود نمی‌دهد؛ کوری و آوارگی اودیپوس، مرگ سقراط. حقیقت به مثابه مازادی در نظام معرفت (اودیپوس در تبس، سقراط در آتن: تفکر معطوف به آوارگی) روی می‌دهد، به سائقه آزادتر زیستن و با تبعید اودیپوس/ مرگ سقراط، دولت‌شهر به خلاء خویش پی می‌برد- خلئی که جایگاه ظهور حقیقت بوده است. . .

بت‌های ذهنی

حقیقت برای بعضی‌ها تلخ است

محمد آزرم: اعتراف «گونترگراس» نویسنده روشنفکر آلمانی به همکاری با نازی‌ها در جنگ دوم جهانی و خدمت در نیروهای اس‌اس تقریباً همه را شگفت‌زده کرده. بسیاری خواهان پس گرفتن جایزه نوبل سال ۱۹۹۹ از گراس شده‌اند و بسیاری هنوز در شوک شنیدن این خبر سکوت کرده‌اند. اما واکنش لهستانی‌ها به ویژه «لخ والسا» رئیس جمهور اسبق آنها به این اعتراف صادقانه و بازی زیرکانه، احتمالاً جذاب‌ترین فصل این ماجرا است. البته باید منتظر چاپ کتاب جدید گراس و اظهار نظرهای پس از آن هم باشیم. گونتر گراس متولد بندر «گدانسک»، بخشی از خاک لهستان فعلی است. لهستانی‌ها با اعطای عنوان شهروند افتخاری گدانسک به این نویسنده آلمانی برنده نوبل، حرکتی زیرکانه انجام داده بودند: این نویسنده آلمانی ضدفاشیسم، در لهستان به دنیا آمده. حالا با این اعتراف با حرکتی دیگر مواجه شده‌اند و به عبارتی رودست خورده‌اند: این نویسنده آلمانی ضدفاشیسم در جوانی یک نازی بوده. حل این معادله هم برای والسا و هم افکار عمومی در لهستان سخت است. این بار با ژنرال «یاروزلسکی» کمونیست مواجه نیستند، با دو دوره ظاهراً متضاد از زندگی یک انسان مواجه‌اند. با صدای ناخوشایند «طبل حلبی» ای که به همه جهان اعلام می‌کند: ایدئولوژی‌ها به تنهایی ارزش مطلق یا ضدارزش مطلق نیستند و نباید از خود زندگی مهم‌تر باشند. احتمالاً والسا از یاد برده که ضدکمونیست‌ها در بلوک شرق سابق از جمله کشور لهستان، زمانی همه عضو حزب بوده‌اند درست به همان دلیل که آلمانی‌های جوان مجبور بودند در ارتش هیتلری خدمت کنند. از سویی نام گراس با این اعتراف به اندازه روزهای دریافت نوبل ادبی سر زبان‌ها افتاده و از سوی دیگر یکی از اصول مهم جایزه نوبل یعنی «تعهد انسانی» را مورد پرسش جدی قرار داده. بنیان نوبل ادبی چیزی است که نویسنده‌ای باهوش مثل اجرای یک نقش سینمایی می‌تواند آن را بازی کند. گراس بازیگر توانایی است و از حضور در عرصه‌های سیاسی/ اجتماعی یاد گرفته که چه مواقعی سکوت کند، چه مواقعی معترض باشد و در چه زمانی به آنچه دیگران گناه می‌پندارند اعتراف کند آن هم با لحنی که قابل پذیرش باشد. چرا «لایه لایه شدن پیاز» (کتاب جدید گراس) و اعتراف به خدمت در اس‌اس قبل از دریافت نوبل ادبی صورت نگرفت؟ چون قبل از دریافت نوبل چنین اعترافی این همه ارزش نداشت و به جای شهرت بیشتر گراس ممکن بود باعث کم‌رنگ شدن نام او شود. علاوه بر این با این اعتراف، گراس در نقش نویسنده‌ای روشنفکر ظاهر می‌شود که وجدان انسانی خود را از یاد نمی‌برد و با وجود موقعیت بسیار مطلوبی که دارد، آن را به خطر (شهرت بیشتر) می‌اندازد تا به نفع حقیقت علیه خود حرف بزند. والسا از «لایه لایه شدن پیاز» نباید اشک بریزد، باید سیاست‌ورزی را یاد بگیرد؛ «متعهدها» هم نگران عاقبت نوبل و رودست خوردن از گراس نباشند، به جای نگاهی ایدئولوژیک به آثار ادبی، یاد بگیرند از چشم‌اندازی پسازیباشناختی کتاب‌ها را بخوانند.

اندیشه در بزرگراه

وقتی تن حاکم از خود پر می‌شود

امیرهوشنگ افتخاری‌راد: حتماً فیلم‌های بسیاری دیده‌اید که در آنها چگونه فرد کارگزار یک اداره یا نهاد امنیتی، در حالی که در خدمت آن است اما در موقعیت‌هایی یک‌تنه در برابر مسئولان کارگزار خود می‌ایستد تا آنها را برملا کند. نمونه اعلای این گونه فیلم‌ها همشهری کین است که البته خود تبدیل به تن حاکم می‌شود. چنین فیلم‌هایی البته چه از سوی سازنده و چه بیننده بر مخوف بودن تن حاکم تاکید دارند. اینکه چگونه تن حاکم در «لحظاتی» دچار اخلال می‌شود، مورد بحث است. چرخ‌دنده‌های یک دستگاه تا زمانی در خدمت آن هستند که عملکرد خود به مثابه یک «جزء» را از دست ندهند. «جزء بودن» معنای تحقیرآمیزی ندارد بلکه اهمیت آن زمانی به چشم می‌آید که «در مقابل» با کل واقع شود. اساساً معنای اصیل جزء همین است. عبارت «در خدمت بودن چیزی» تعبیر اشتباهی است که معمولاً متوجه جزء است. البته که «تن» می‌خواهد همیشه جزء در خدمت آن باشد و این تعریف و تعبیری است که به ما القا شده است. اما حتی بنا به این تعریف - که تن حاکم خواهان آن است - تناقضی وجود دارد. کل از یک سو کارکرد جزء را «در خدمت بودن» می‌داند و مرتب می‌خواهد که جزء را تمام و کمال از آن خود کند؛ می‌خواهد جزء را تماماً ببلعد؛ هم‌جنس خودش شود. بدین ترتیب است که کل می‌خواهد محتوای درونی خود را از خود پر کند. کمال‌گرایی یک دستگاه این است که همه چرخ‌دنده‌هایش جنس آن را پیدا کند به عبارتی می‌خواهد که محتوای دستگاه از خود دستگاه پر شود. اما ما در اینجا با یک تناقض یا پارادوکس طرف هستیم: اگر محتوای کل، از خودش پر شود آن وقت حرکتی صورت نمی‌گیرد چرا که لازمه حرکت، وجود اختلاف پتانسیل است. حرکت از جایی به جایی دیگر مستلزم این است که بین دو نقطه اختلاف فازی صورت گیرد. همچون حرکت الکترون‌ها از فاز منفی به فاز مثبت. اما حرکت، امری طبیعی است و پیش‌بینی‌ناپذیر. هر نوع ایجاد اختلاف صوری و ظاهری به شکست منجر می‌شود. کل از یک سو می‌خواهد جزء را با کنترل و نظارت در خدمت گیرد از دیگر سو می‌خواهد این جزء تماماً جذب تنش شود. طبیعی است که کل همیشه درصدد پوشاندن شکاف‌های درون خود است. این پوشاندن شکاف‌ها یا بی‌اعتنایی به آنها با گفتن عباراتی نظیر «بهتر است به آنها توجه نکنیم» یا «اینها که وزنه‌ای نیستند» نمود پیدا کند. اما تنها نقطه امیدوارکننده همین است که جزء هیچ وقت از آن تن حاکم نمی‌شود. هر چند که مرسوم است اینگونه وانمود شود که جزء رام و سر به زیر در خدمت تن است. اما تناقضی که به آن اشاره شد، نشان می‌دهد که جزء بهتر از کل به شکاف‌ها آگاه است و نمی‌گذارد کل، محتوای خود را از خود پر کند.

بیگانه

شماره هفتم اطلاعات حکمت و معرفت

گروه اندیشه: از همان شماره اول مشخص بود که قرار است با ضمیمه‌ای متفاوت روبه‌رو شویم. عکس بزرگی از سیدحسین نصر روی جلد و مقالاتی از او و درباره او. «اطلاعات حکمت و معرفت» اینطور خودش را معرفی کرد و به جمع مطبوعات پیوست؛ ضمیمه‌ای در دل روزنامه اطلاعات که به مسائل حوزه اندیشه، فلسفه، کلام و دین‌پژوهی می‌پردازد. شماره هفتم اطلاعات حکمت و معرفت چهارشنبه هفته گذشته منتشر شد. این شماره به «فلسفه مشاء» اختصاص دارد و شامل مطالبی درباره این سنت فلسفی است. در این شماره انشاءالله رحمتی سردبیر اطلاعات حکمت و معرفت گفت‌وگویی با غلامحسین دینانی درباره حکمت مشاء کرده است و عناوین برخی از مطالب آن عبارتند از: میرداماد و حکمت مشاء، نفس‌شناسی ابن‌سینا، ابن‌سینا و مسئله سکون، ابن‌رشد و ابن‌سینا، ابن‌رشد و مسئله عقل و شرع، وجودشناسی سینوی و اشراقی. همچنین این ضمیمه شامل بخشی با عنوان معرفی کتاب‌های حکمت مشاء است.

خبرچین

اراده شماتیک و دیکتاتوری پنهان

سیاوش جمادی: سخنگوی دیگری بودن یعنی تفسیری را دگرباره تفسیر کردن. هم از این رو است که تنها حیوانات به تمامی قابل شناخت هستند، چه حیوان جهان را تفسیر نمی‌تواند کرد. با این همه، تاریخ اندیشه بخش عظیمی از نیروی خود را در انبوهی از تفاسیری مصروف کرده است که تعیین صدق و کذب آنها به تمامی امکان‌پذیر نیست. اما از آنجا که گرایش قدرت همواره در جهت اداره، جهت‌دهی و مهار اندیشه‌ها در شاکله‌های حافظ قدرت بوده است، پس اغلب از اندیشه‌ها آیین ساخته‌اند. شاید از همین رو است که در قرون وسطی خود را سخنگوی خدا جای زدند و امروزه سخنگوی مردم. از جانب این هر دو سخن گفتن همانقدر آسان است که انداختن تیری در تاریکی، اما اثبات صدق چنین سخنی دشوارترین کار جهان است.

محاکمه

مطالعات چینی در اسلوونی

شانزدهمین همایش مطالعات چینی از سوی انجمن اروپایی مطالعات چینی و کرسی چین‌شناسی دپارتمان آسیا و آفریقا از ۳۰ آگوست تا ۳ سپتامبر (۸ تا ۱۲ شهریور) با موضوعاتی چون فلسفه، دین و ادیان، در اسلوونی برگزار می‌شود. به گزارش مهر، کرسی چین‌شناسی دپارتمان آسیا و آفریقا دانشگاه لجیبلجانا اسلوونی در نظر دارد در این همایش گفت‌وگوها، سخنرانی‌ها و همچنین نقد و مناظراتی در جهت یکپارچه ساختن ایده‌های نوین در راستای پژوهش‌های چین‌شناسی داشته باشد. شانزدهمین همایش مطالعات چینی در ۱۵ موضوع که شامل فلسفه، دین و ادیان، سیاست، جامعه و ادبیات است، برگزار می‌شود. بخش فلسفه این همایش به مسائلی مانند سوژه در فلسفه کهن چین، فلسفه مدرن چین، تفسیر گفتمان بودایی، تاریخ‌گرایی بودا و هرمنوتیک، تئوری و روش‌شناسی، اخلاق و سیاست و فهم متون مقدس چینی اختصاص دارد. این همایش به ساماندهی روش‌شناسی مطالعات چینی نیز می‌پردازد. از دیگر اقدامات این همایش ترغیب جوانان به مطالعات چینی است.

روز بین‌المللی نیایش برای صلح

کلیساهای سراسر جهان با توجه به وسعت مناقشه بین‌المللی برای «روز جهانی نیایش برای صلح» در اواخر ماه سپتامبر آماده می‌شوند. به گزارش مهر به نقل از منابع اینترنتی، دکتر ساموئل کوبیا دبیرکل شورای جهانی کلیساها درباره روز بین‌المللی نیایش برای صلح که روز ۳۰ شهریورماه برگزار می‌شود، گفت: نیایش برای برقراری و گسترش صلح نقش مهمی ایفا می‌کند و یکی از بخش‌های مهم نیایش مسیحیت برای صلح است. در تاریخ ۳۰ شهریورماه یا نزدیک‌ترین یکشنبه به آن تاریخ کلیساهای عضو شورای جهانی کلیساها به نیایش برای صلح دعوت می‌شوند. شورای جهانی کلیساها دو سال پیش برای نخستین بار ابتکار نیایش برای صلح را عملی کرد و این اقدام مورد استقبال دبیرکل سازمان ملل متحد قرار گرفت. برگزاری روز نیایش برای صلح با روز بین‌المللی صلح سازمان ملل همزمان است. موضوع نیایش امسال «و هنوز ما در جست‌وجوی صلح هستیم» بوده که توسط کلیساهای آمریکای لاتین انتخاب شده است. دکتر کوبیا گفت: ما از کلیساها می‌خواهیم به خشونت در آمریکای لاتین، رنج کودکان، کهنسالان، زنان و مردان در خاورمیانه توجه کرده و برای توقف انواع خشونت و صلح پایدار دعا کنند. روز بین‌المللی نیایش برای صلح فرصتی برای جوامع کلیسایی در سراسر دنیا است تا همراه یکدیگر برای صلح پایدار در قلب‌های مردم، خانواده‌ها و جوامع دعا کنند. کلیساهای مسیحی با برگزاری مسابقات هنری، رویدادهای فرهنگی و آموزشی، نیایش و تعمق با محوریت صلح، برگزاری کارگاه‌ها، نیایش‌های شبانه در مدرسه یا خانه و با دیگر جوامع دینی این روز را برگزار می‌کنند.

ادیان برای صلح

رهبران دینی سراسر دنیا از شنبه این هفته برای بحث درباره برقراری صلح و چگونگی ممانعت از شیوع جنگ در کیوتو ژاپن گردهم جمع شده و همایش چهار روزه «ادیان برای صلح» را آغاز کردند. به گزارش مهر به نقل از آسوشیتدپرس، هشتمین اجلاس جهانی ادیان برای صلح در شهر باستانی کیوتو با حضور ۲۰۰۰ نفر از ۱۰۰ کشور و منطقه آغاز شد. بیش از ۵۰۰ رهبر دینی از ۷۰ کشور جهان در این همایش چهار روزه شرکت کرده‌اند. جونیچیرو کویزومی نخست‌وزیر ژاپن در سخنرانی افتتاحیه همایش گفت: جامعه جهانی باید به صورت یکپارچه عمل کند تا بر اختلافات دینی برای مبارزه با موضوعات جهان امروز غلبه کنیم. وی افزود: وظایف درحال گسترش، پیچیده و دشواری وجود دارد که ما باید به واسطه غلبه به مرزهای ملی و اختلافات دینی آن را مورد بررسی قرار دهیم و در راستای حل آن اقدام کنیم. شرکت‌کنندگان این همایش از جمله سید محمد خاتمی رئیس موسسه بین‌المللی گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، شو چنگ دبیرکل انجمن بودائیان چین درباره چگونگی غلبه بر خشونت و تقویت فرآیند برقراری صلح سخنرانی می‌کنند. این در شرایطی است که ژاپن به شش نفر از رهبران دینی کره شمالی که خواستار شرکت در هشتمین اجلاس ادیان برای صلح بودند ویزا ارائه